

# تفسیر قرآن

﴿سورة مدثر﴾

(۱)

آیه الله موسوی اردبیلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا ايها المدثر (۱) قم فانذر (۲) وربك فكبر (۳) وثيابك فطهر (۴) والرجز  
فاهجر (۵) ولا تمنن تستكثر (۶) ولربك فاصبر (۷) ناذا نقر في الناقور (۸)  
فذلك يومئذ يوم عسير (۹) على الكافرين غير يسير (۱۰)

ترجمه:

ای جامه بر سر کشیده! بر خیز بیم ده و پروردگارت را بزرگ دار و جامه ات را  
پاکیزه کن و از پلیدی دوری گزین و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته  
باشی (داده خود را زیاد مبین)، برای پروردگارت شکبیا باش و آنگاه که  
به صورت دمیده شود آن روز روزی سخت خواهد بود و برای کافران نا  
آسان!

۱- ترجمه آیات از عبد الحمید آیتی

این سوره مبارکه در اوایل بعثت نازل شده است و در تعیین دقیق زمان نزول آن اختلاف وجود دارد. برخی می‌گویند از نخستین سوره‌های قرآن است یا به تعبیر دیگر از عتائق سور است و بعضی معتقدند پس از سوره مزمل شده است و آنهم بعد از علق و برخی گفته‌اند اولین سوره‌ای است که نازل شده است. از ضحاک نقل شده که این سوره در مدینه نازل شده است. ابن عاشور در التحریر والتنویر می‌گوید: پیش از مزمل نازل شده است. مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان همچون دیگران از ابن عباس نقل کرده که سوره مدثر مکی است و از ابوسلمه ابن عبدالرحمن و او نیز از جابر بن عبدالله نقل کرده که:

سوره مدثر اولین سوره‌ای است که بر پیغمبر نازل شده است. ابو سلمه می‌گوید از جابر بن عبدالله پرسیدم سوره علق چگونه است؟ او گفت: من این سخن را از رسول الله نقل می‌کنم. و نیز او از ابوسلمه و او هم از جابر نقل می‌کند که پیامبر فرمود من در حراء مجاور بودم که شنیدم کسی مرا صدا زد و من به طرف راست و چپ و بسوی جلو و عقب نگاه کردم و کسی را ندیدم و به بالای سر خود نگاه کردم و کسی را ندیدم پس نزد خدیجه آمدم و گفتم لباسی روی من بکش و آب سرد روی من بریزد و او چنین کرد سپس یا ایها المدثر بر من نازل شد.

اکثر تفاسیر این خبر را با کمی اختلاف نقل کرده‌اند و از نقلها دانسته می‌شود پس از آنکه در حراء وحی بر پیامبر اکرم نازل شد، مدتی گذشت (که برخی آن فاصله را روزهای فترت وحی نامیده‌اند) و سپس مجدداً وحی شروع شد و برخی نخستین وحی را آغاز نبوت و نزول سوره مدثر را آغاز رسالت نامیده‌اند و می‌گویند رسول الله در ابتدا مأمور به تبلیغ نبود و بعداً مأمور شد و گفته‌اند ﴿یا ایها المدثر﴾ در آغاز رسالت بوده است.

هر چند هیچکدام از این گفته‌ها مدلل و ثابت نیست ولی می‌توان از خود آیات شریفه و مسلمات تاریخ و روایات مطالبی به تفصیل ذیل برداشت نمود: بنابراینکه سوره شریفه مدثر، سومین یا چهارمین سوره باشد و سوره علق و سوره قلم و سوره مزمل پیش از آن نازل شده باشند، نخستین سوره‌ای که در آن امر به قیام و انذار و به عبارت دیگر امر به رسالت شده سوره مدثر است زیرا در هیچکدام از آن سه سوره شریفه، دستور قیام و انذار نیست بلکه راجع به انسان و خلقت او و خوبی و بدی و نکوهش از مردمان بدکار سخن به میان آمده و راجع به وحی و نبوت و پیامبری هم صحبت شده و از اعمال رسول اکرم و نماز شب و تلاوت قرآن سخن گفته شده اما با صراحت دستور به قیام و انذار داده نشده است. نخستین سوره‌ای که در آن این دستور داده شده، سوره مدثر است و به نظر می‌رسد مراد از آنچه در سوره مزمل فرموده است ﴿سنلقى عليك قولاً ثقیلاً﴾ همین باشد زیرا رسالت

نسبت به نبوت سخت تر و پر مسئولیت تر است لذا خداوند به عنوان مقدمه می فرماید: به زودی به شما سخنی سخت تر و مسئولیتی پر زحمت تر خواهم داد. درست است که رسول الله از روز اول در میان مردم سخن می گفت و قرآن می خواند و مژده پیامبری و وحی را می داد و می گفت: «راه من که راه خداست این چنین است» و همین مقدار کافی بود که مردم مطلع شوند و متعرض او و پیروان او شوند و به انتظار نمی نشستند که رسول الله آنها را به دین خود دعوت کند تا آنها مقابل او بایستند، او مشغول کار خود بود، پیروان خود را هدایت می کرد و قرآن می خواند آنها به سراغ او می آمدند و متعرض می شدند تا اینکه سوره مدثر نازل شد و پیامبر دعوت مردم را شروع نمود. تنها اشکال این سخن این است که در سوره مزمل آمده است «انا ارسلنا الیکم رسولا شاهداً علیکم كما ارسلنا الی فرعون رسولا فعضی فرعون الرسول فاخذناه اخذاً ویلاً» مگر گفته شود که این بخش از سوره مزمل بعداً نازل شده است همچنانکه چنین سخنی را گفته اند و صاحب کتاب التحریر و التنویر برای این جمله دلیل آورده که سوره مزمل بعد از مدثر نازل گشته است و این دلیل، صحیح به نظر نمی رسد.

### کلمات سوره

المدثر: اسم فاعل است از دثار، دثار، لباس روئین را گویند در مقابل «شعار» که به لباس زیرین که به بدن می چسبید گفته می شود. مدثر یعنی جامه به سر کشیده، جامه به رو انداخته، جامه پوشیده.

رجز: (به ضم و به کسر)، عذاب، گناه، بت و صنم. و برخی گفته اند به ضم به معنی بت و به کسر به معنی عذاب است.

هجر: دوری گزیدن، حذر کردن

ناقور: بر وزن فاعول، صور، شیپور.

### تفسیر:

«یا ایها المدثر»، خطاب است به رسول الله به همان سبک و روش «یا ایها المزمل»، که در سوره مبارکه گذشت یعنی ای جامه بسر کشیده و بنا بر گفته بعضی: ای جامه نبوت و خلعت رسالت پوشیده، منظور از دثار خلعت نبوت و رسالت است. «قم فانذر»، منظور از قیام، مهیا شدن و آماده شدن برای انذار است مانند اینکه بگویند آستین را بالا بزن یا دامن همت را به کمر زن. قیام در اینجا مانند قیام در آیه مبارکه «فاقم وجهک للذین» یا قیام در آیه «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» است. فانذر یعنی بیم ده، از چه؟ از زشت کاریها،

کجرویها، انحرافهای فکری، اخلاقی، عملی، از عذاب و نکال خداوند (عذاب دنیوی و عذاب اخروی) مفعول انذار محذوف است. چه کسی را؟ همه را، عرب و عجم، خودی و بیگانه، دوست و آشنا و نا آشنا را، همه مردم را، شاید در تعبیر انذار به این نکته... اشاره باشد که لازم است دعوت به حق از انذار شروع شود تا آمادگی برای پذیرش دعوت حاصل گردد. زیرا تا انسان متوجه خطرات، و ضررها و خسرانها و زیانهای که او را تهدید می کنند نشود، خود را نیازمند دعوت و هدایت نمی بیند و به دعوت داعی و هدایت هادی لبیک نمی گوید. ترس از خطر و احساس درماندگی و بیچارگی است که انسان را در برابر اندرز گویان و هاویان مطیع و منقاد می سازد. در آن هنگام تنها کسی که به دعوت رسول الله ﷺ لبیک گفته بود، از مردها علی (و شاید زید که برده آزاد شده بود) و از زنها خدیجه بود. تنها این افراد استحقاق بشارت داشتند.

﴿و ربك فکبر﴾، خدایت را بزرگ بدار، در افکارت، در اندیشه ات، در دلت، در نیت ها و در تصمیم هایت، در اعمال و سخنهایت، خدا را از همه چیز و همه کس از هر وصفی، بزرگ دان، بزرگی را مخصوص او بدان و بگو «الله اکبر من ان یوصف». نقل شده است وقتی این آیه نازل شد، رسول الله فرمود «الله اکبر» پس از او خدیجه تکبیر گفت و خوشحال شد و دانست که آن دستور وحی است.

﴿و ثيابك فطهر﴾، جامه ات را از هر آلودگی پاکیزه گردان و اگر آلوده شد آن را بشوی و کوتاه کن تا از آلودگی دور بماند و این عادت زشت عربها را (که لباس بلند می پوشند بگونه ای که روی زمین کشیده می شود و آنرا جزء شخصیت و مفاخر خود می دانند) کنار بگذار. دین اسلام بر اساس نظافت بنا شده است. رسول خدا در این باره دستورهای مکرر فرموده و نقل شده است که داخل بهشت نمی شود مگر نظیف و خداوند نظیف را دوست دارد و شستن ظروف و آستانه منزل موجب بی نیازی انسان می شود. دهانتان را نظیف نگه دارید که آن راه قرآن است. راغب گفته است پاکیزگی دو گونه است، پاکیزگی جسم از آلودگیها و طهارت جان از نفسانیات و عیبهای درونی، اخلاق باید پاکیزه باشد. در حدیث آمده است آدمی از قبر بر نمی خیزد مگر در لباسیکه در آن مرده است یعنی در جامه غیر نظیف یا طیب خود، ابن عباس در معنی این آیه گفته است آنرا میپوش در گناه و عصبان و بپوش در نیکی و خدمت. در میان ما هم از گناه و فساد به آلوده دامان تعبیر می آورند. قرطبی در جامع احکام القرآن می گوید:

«در این جمله هشت قول هست: اول - منظور از ثياب، عمل است یعنی عملت را اصلاح کن؛ دوم - یا منظور دل است، جامه ات را پاکیزه گردان یعنی دلت را پاک گردان، سوم - یا منظور نفس است، جامه ات را پاک گردان

یعنی نفست را تهذیب کن؛ چهارم - یا منظور جسم است، یعنی جسمت را باک گردان؛ پنجم - اعضای خانواده است یعنی اعضای خانوادهات را اصلاح کن؛ ششم - خُلق است یعنی اخلاقت را تهذیب کن؛ هفتم دین است یعنی دینت را تکمیل کن؛ هشتم لباس ظاهری است»

و برای هر کدام شعری از شعرای عرب به عنوان شاهد نقل می کند که ثیاب یا ثوب را به این معانی استعمال کرده اند. ابن عاشور گفته است هر چند در هنگام نزول این سوره نماز واجب نشده بود اما جملات «و ربک فکبر» و «و ثیابک فطهر» پیش درآمد نماز است. و می گوید

«غیر از این آیه، آیه ای که دستور به طهارت لباس بدهد وجود ندارد. و احتمال می دهد لباس هم در معنی حقیقی و هم در معنی مجازی یعنی روح و باطن استعمال شده باشد و مقصود از طهارت هم هر دو نوع طهارت باشد» و تردیدی نیست که این خلاف ظاهر است.

«والرجز فاهج» ، عاصم به ضم راء خوانده است و دیگران به کسر راء و هر دو به یک معنی است، از عذاب یا از گناه یا از بت دوری گزین. از ابوالقالیه و ربیع و کسائی نقل شده است که رجز به کسر راء به معنی عذاب و پلیدی است و به ضم راء به معنی بت و صنم است. «و لاتمنن» ، یعنی به کسی چیزی مده که توقع داری بیش از آن را به تو بدهند یا مده چیزی را که آن را بزرگ می پنداری. برخی از معنای اول منصرف شده اند و آیه را به معنی دوم گرفته اند به تصور اینکه معنای اول مطابق شأن رسول الله نیست در صورتی که معنای دوم نیز مطابق شأن والای ایشان نیست و لزومی ندارد که هر گاه چیزی به رسول الله خطاب شد حتما مطابق شأن ایشان باشد و الا آیه شریفه «و لو تقول علینا بعض الاقاول لاخذنا منه بالیمین» در صورتی که چنین کاری از رسول الله صورت نمی گرفت، یا در مقام توییح باشد. ممکن است خیلی از خطاب ها از باب (ایاک اعنی واسمعی) باشد. قرطبی یازده تأویل برای این جمله نقل کرده است و ظاهراً از میان همه آنها رجحان با یکی از دو معنای ذیل است: یا مراد این است که صدقه بده و آن را آنچنان زیاد مپندار که یا سبب شود از کارت پشیمان گردی یا توقع داشته باشی که دیگری در برابر اینهمه نیکی و خوبی تو باید پاداش زیادتری به تو دهد یا به خود خواهی دچار شوی و افتخار نمائی که اینهمه خوبی را من کردم و من انجام دادم.

«تستکثر» ، جمله ایست در موضع حال از فاعل لاتمنن یعنی منت مگذار در حالتیکه نعمتها را زیاد می شماری و فکر می کنی ده تا یا بیست تا کارنیک نسبت به شخص خاص یا اشخاص مورد نظر انجام داده ای.

﴿و لربك فاصبر﴾، یعنی به خاطر خدا و به دستور و حکم خدا صبر کن، در برابر ایذاء و اذیت مشرکین شکیبا. باش مقصود مقاومت پیامبر و صبر او در برابر مشکلات رسالت و ایذاء و فشار دشمنان است.

﴿فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر﴾، در قرآن در موارد متعدد از این مطلب نام برده شده است. در این جا ﴿نقر فی الناقور﴾ گفته شده است و در جاهای دیگر به ﴿یوم ینفخ فی الصور﴾<sup>۱</sup> و ﴿و نفخ فی الصور﴾<sup>۲</sup> تعبیر شده است. این شروع به انذار است بلکه مصداق انذار و نفس انذار است، بیم دادن از روز رستاخیز، از روز برانگیخته شدن از قبر و از مشکلات آن روز که روز مشکلی است و برای کافران قابل تحمل نیست.

در اینجا می توان بحثی را مطرح ساخت که نقر در ناقور یا نفخ در صور که در قرآن در این موارد آمده است به عنوان یک خبر غیبی از یک واقعت عینی آمده است یا به عنوان تمثیل ذکر شده است به این معنی آیا در روز رستاخیز و برخاستن مرده ها از قبرها صور یا ناقور دمیده می شود سپس ارواح به اجساد برمی گردند و مردگان زنده می شوند و از قبر به سوی صحرای محشر رو می آورند و اگر چنین است آن وسیله که ما آن را به تعبیر قرآن ناقور یا صور می نامیم آیا ماده و عنصری از مواد و عناصر این جهان است یا وجودی است حقیقی و عینی هر چند مادی و عنصری نیست بلکه وجودی است برزخی یا مجرد مانند سایر موجودات برزخی و مجرد یا از باب تشبیه و تمثیل گفته شده است یعنی روز رستاخیز و برانگیختن مردگان از جایگاهشان و آمدنشان به پای حساب، به میدان جنگ تشبیه شده است که شیپور بیدار باش یا آماده باش زده می شود و هم در وقت معین و لحظه معین آماده می شوند مانند تعبیری که در فارسی گفته می شود که زنگ خطر به صدا در آمده است یا به عنوان مثال گفته می شود از آب گل آلود ماهی می گیرد یا زیشش گیر است و صدها نظایر آن. حقیقت مطلب چیست؟ آیا این مطلبی است که از اخبار جهان غیب است و قرآن برای اولین بار مطرح نموده یا قبلاً هم در میان مردم بوده و جزیره عربستان چنین چیزی را می شناختند لذا برای آنها شنیدن این سخن تازگی نداشت؟ و آیا در ادیان سابق هم چنین چیزی هست یا نه؟

ابن عاشور بحث را در اینجا به سوره حاقه حواله داده است و در آنجا در تفسیر آیه شریفه ﴿فاذا نفخ فی الصور نفخه واحده﴾ بحث نسبتاً مفصلی انجام داده و اما درباره سؤال مورد نظر اکتفا کرده به اینکه ﴿نفخ فی الصور﴾ عبارت است از امر تکوینی خداوند به زنده

۲- انعام / ۷۳، طه / ۱۰۲، نمل / ۸۹، نباء / ۱۸

۳- کهف / ۱۰۱، مؤمنون / ۱۰۳، یس / ۵۱، زمر / ۶۸، ق / ۲۰.

شدن مردگان از قبور مانند قشون میدان جنگ. سید قطب در فی ظلال در سوره مدثر متعرض این مطلب نشده است شاید در سوره های دیگر بحث کرده باشد، همچنین مرحوم شیخ در تبیان و مرحوم طباطبائی در المیزان متعرض این مسأله نشده اند، شاید سوره های قبل تعرضی دارند. قرطبی هم به سوره نمل و انعام ارجاع کرده است. صاحب تفسیر روح البیان پس از شرح نقر فی الناقور می گوید:

«این جریان مربوط به نفخه دوم است چون در نفخه اول همه زنده ها می میرند و در نفخه دوم همه مرده ها زنده می شوند نافع هم اسرافیل است»

مطلب را با این سخن تمام کرده است ما نیز این بحث را به سوره های دیگر و وقت دیگر و می گذاریم زیرا تحقیق بیشتری می طلبد و همین مقدار می گوئیم که در آیه هر دو احتمال هست، اگر کسی سخن دوم را هم بگوید سخن غیر موجهی نگفته است نهایت اینکه حمل کلام بر معنای اصلی اگر اشکالی نداشته باشد وجهی ندارد به معنی مجازی و کنائی حمل شود و ما هیچ دلیل و محذور عقلی نداریم در اینکه لفظ را به معنای حقیقی حمل کنیم و اگر حمل لفظ به معنای مجازی بنحوی روشن باشد که شنونده احتمال دیگر ندهد (مانند مثالهای بالا) اشکال ندارد. ولی مورد ما از آن مقولات نیست.

### سخن ما

در این آیات شریفه خداوند با حبیب خود سخن می گوید آیات اول به اصلاح نفس و خود سازی پیامبر مربوط است و برای مهیا و آماده شدن به تبلیغ رسالت نازل شده است. انسان موجودی است دارای استعداد های فراوان، قابل رشد و کمال و در عین حال مستعد برای سقوط و هلاک و این رشد و کمال و به فعلیت رسیدن استعدادهای انسان امری است اختیاری. از طرفی هر کس برای کاری که در نظر گرفته می شود باید به تناسب آن کار از توان و کاردانی و لیاقت و شایستگی کافی برخوردار باشد و تلاش و کوشش انسان در راه تحصیل کمالات باید دائمی و مداوم باشد. رسول الله که برای رسالت جهانی مأموریت یافته اند به برنامه خود سازی احتیاج دارند و خداوند این برنامه را در شش جمله تنظیم و توصیه فرموده: وظیفه رسالت «قم فانذر»، وظیفه فکری و عقیدتی «و ربك فكبر»، وظیفه عملی «و ثيابك فطهر»، وظیفه اخلاقی «والرجز فاهجر و لا تمن تستكثر و لربك فاصبر» و بالاخره تذکر روز آخرت و گرفتاری آن روز «فاذا نقر فی الناقور». سخنی است کامل، زیبا، کوتاه و در عین حال پر محتوا و هیچ نیازی به تأویل و توجیه نیست.

ذرنی ومن خلقت وحیسا(۱۱) وجعلت له مالا ممدوداً(۱۲) وبنین شهوداً(۱۳) ومهدت له تمهیداً(۱۴) ثم یطمع عن ازید(۱۵) کلا انه کان لایاتنا عنیداً(۱۶) سارهقه صعوداً(۱۷) انه فکر وقدّر(۱۸) فنقتل کیف قدر(۱۹) ثم قتل کیف قدر (۲۰) ثم نظر (۲۱) ثم عبس وبسر(۲۲) ثم ادبر واستکبر(۲۳) فقال ان هذا الا سحر یؤثر(۲۴) ان هذا الا قول البشر(۲۵) سأصلیه سقر(۲۶) وما ادریک ما سقر(۲۷) لانیقی ولا تذر(۲۸) لواحیة للبشر(۲۹) علیها تسعة عشر(۳۰) وما جعلنا اصحاب النار الا ملانکة وما جعلنا عدتهم الا فئنة للذین کفروا لیستیقن الذین اوتواالکتاب ویزدادوا الذین آمنوا ایماناً(۳۱) ولا یرتاب الذین اوتواالکتاب والمؤمنون(۳۲) ولیقول الذین کفروا فی قلوبهم مرض والکافرون ماذا اراد الله بهذا مثلا(۳۳) كذلك یضل الله من یشاء ویهدی من یشاء وما یعلم جنود ربک الا هو وما هی الا ذکرأ للبشر(۳۴).

#### ترجمه

مرا با کسی که تنهایش آفریده ام واگذار او را مالی بسیار دادم و پسرانی همه در نزد او حاضر و کارهای او را به نیکوترین وجهی بر ساختم و آنگاه طمع می بندد که زیادت کنم آری که او در برابر آیات ما مستیزه جو است او را به مشقتی می اندازم او اندیشید و طرحی افکند آنگاه نگرست سپس روی ترش کرد و پشانی در هم کشید سپس روی گردانید و گردن کشی کرد گفت این جز جادویی که دیگرانش آموخته اند هیچ نیست این جز سخن آدمی هیچ نیست چه زود باشد که او را به سقر بیفکنم چه چیز آگاهت ساخت که سقر چیست نه هیچ باقی می گذارد و نه چیزی را و او می گذارد سوزاننده پوست است نوزده فرشته بر آن گماشته اند موکلان دوزخ را جز از فرشتگان قرار ندادیم و شمار آنها جز برای امتحان کافران نیست تا اهل کتاب یقین کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزاید و اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند و تا آنان که در دلهاشان مرضی است نگویند که خدا از این مثل چه می خواسته است خدا این چنین هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را که بخواهد راه می نماید و شمار سپاهیان پروردگارت را جز او کسی نداند و این سخن جز اندرزی از برای مردم نیست.

از این آیات شریفه به روشنی دانسته می شود که سخن درباره یک شخص حقیقی و یک رویداد واقعی اجتماعی است که تحقق پیدا کرده و آثاری داشته است و بدون اینکه از آن شخص نام ببرد موقعیت مالی و خانوادگی و موقعیت کاری و وضعیت روحی او را گوشزد می کند سپس عکس العمل زشت و ناپسند و لجاجت و ایستادگی او را در برابر حق خدا و بالاخره سخن پوچ و بی اساس او را - که به جهت حفظ موقعیت اجتماعی علی رغم عقیده و باورش بر زبان آورده - توضیح می دهد سپس از گرفتاری و فشاری که در کمین اوست و عذاب خداوند که گریبان گیر این گونه اشخاص می شود، سخن می گوید مفسرین همگی اتفاق نظر دارند که این آیات درباره ولید بن مغیره مخزومی نازل شده است و او مردی بود از سیاسیون و نامداران قریش و از مخالفین سرسخت اسلام و از مستهزین رسول الله.

آن روزها پیامبر در حجر اسماعیل می نشست و قرآن می خواند. قریش از ولید پرسیدند آنچه محمد می خواند چیست؟ آیا شعر است یا اوراد کفایت است؟ یا سخن جن و شیاطین است که به زبان او جاری می شود؟ او گفت: هیچکدام از اینها نیست. گفتند پس چیست؟ او فرصت خواست تا سخن پیامبر را بار دیگر بشنود تا نظر خود را بگوید. آمد نزد پیامبر و گفت: قدری از شعرهایت برای من بخوان. رسول الله فرمود: آنها شعر من نیستند سخن خدا است که انتخاب می کند و بر پیامبران و فرشته ها نازل می فرماید و ما به مردم بازگو می کنیم. ولید گفت: هر چه هست قدری از آن برای من بخوان. رسول الله نیز قدری آیات قرآنی خواند ولید سخت تحت تأثیر قرار گرفت و برخاست و رفت قریش به ابی جهل گفتند که ولید نیز به اسلام گروید و به پیامبر ایمان آورد و بدین جهت به سوی ما برگشت. ابوجهل نزد ولید آمد و به وی گفت: ما را سر افکنده و مفتضح و رسوا نمودی و بهانه بدست بدگویان دادی؛ به اسلام گرویدی. ولید گفت: نه من به اسلام نگرویدم و لکن از محمد سخن بلندی شنیدم؛ واللہ هیچکدام از این سخنها که شما می گوئید نیست؛ «ان لقوله لحلاوة وان عليه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق» سوگند به خدا سخن او بسی شیرین است، زیبایی و شادابی دارد، شاخه هایش پر بار و ریشه هایش سیراب و محکم است. ابوجهل گفت، قبیله ات با این گفتار از تو خوشنود نمی شوند. او گفت: پس بر من مهلت ده تا فکر کنم. پس از مدتی گفت: سخن او سحراست و از دیگران گرفته شده است؛ دل مردم را می برد و آنان را مسحور می سازد آنها

کلام خدا نیستند کلام بشرند. ولید مردی ثروتمند و مال اندوز بود، اولاد فراوان داشت. او ده فرزند داشت و همه درمکه بودند.

در اینجا خوبست کمی تأمل کنیم و کمی زحمت فکر کردن را به خود بدهیم. فکر می‌کنم نتیجه خوبی بدست می‌آید و اگر این بهترین دلیل پیامبری رسول الله نباشد یکی از بهترین دلیلهاست. بی شک کتابی که بنام قرآن از گفته‌های پیامبر اسلام جمع آوری و تشکیل شده است به نام او نساخته‌اند و ساخته و پرداخته دیگران نیست؛ هم الفاظ و کلمات و هم معانی و محتوا از او گرفته شده است ترتیب و تنظیم و جمع آوری از خود او بوده و شاید ترتیب و تنظیم سور هم از او بوده است در علوم قرآن زیاد درباره این مطلب بحث شده است اگر اینهم پذیرفته نشود به اصل خواسته ما زیان نمی‌رساند و اینهم از مسلمات تاریخ و زندگی رسول الله است که شخص عامی و بیسواد بوده مانند اکثر یا همه مردم جزیره العرب و اگر اشخاص معدودی هم درس خوانده بودند فقط در حد خواندن و نوشتن سواد داشته‌اند از نظر افکار و آداب و رسوم و فرهنگ و ادبیات آن روز هم معلوم است کسانی که در عربستان زندگی می‌کردند چه گونه فکر می‌کردند، چگونه می‌فهمیدند و با چه چیز مانوس بودند؛ شنیده‌ها و دانسته‌ها هایشان چه بود و آدم بی سواد چقدر می‌توانست سخن گوید و فکر کند خصوصاً بر خلاف آداب و رسوم و افکار و ادبیات عصرش، شهرش و دوران زندگیش. سبک نوشتارهای دوران قاجار به سبک معمول دوره ما با چه مقدمات و تحولاتی همراه بود تا چه رسد به این که در افکار و فرهنگ و ادبیات یک قوم تحول ایجاد شود. لازم است ما گفتارها و نوشتارها و اشعار و آداب و سنن عربستان آن روز را در کنار قرآن و سنت رسول الله بگذاریم و تلاش کنیم این تحول را به گونه‌ای توجیه کنیم لااقل خود ما و فکر ما را قانع سازد و اگر نشد چاره‌ای جز این نیست که بگوئیم این تحول از قبیل اینگونه تحولات سحری نیست بلکه وحی و کار خداست.

### مفردات:

مالاً ممدوداً: مال فراوان

بنین شهوداً: اولاد حاضر در محضر

سارهقه: با مشقت و زحمت او را تکلیف می‌کنم و وادار می‌سازم.

صعوداً: گردنه‌ای که رفتن بر قله‌اش به سختی انجام می‌پذیرد

عنیداً: معاند و کافر

لواحة للبشر: بشره را سیاه می‌کند، پوست را می‌سوزاند

تفسیر :

«ذرنی ومن خلقت وحیداً» ، طبری از مجاهد نقل می کند که خداوند ولید را در حالی خلق کرده که تنها بوده، مال و اولاد نداشته است. قتاده و نیز طبری این معنا را اختیار نموده اند.

در آیه شریفه سه احتمال وجود دارد: ۱) وحیداً حال باشد از یاء ذرنی و معنی آن چنین می شود کار او را به من تنها واگذار ۲) وحیداً حال باشد از تاء خلقت و چنین معنا می دهد که کار او را که به من که تنها آفریده ام واگذار ۳) حال باشد از هاء محذوف مفعول خلقت یعنی کار او را که تنهائش آفریده ام به من واگذار بعضی از تفاسیر یکی از این سه معنا و برخی دو احتمال و برخی دیگر هر سه احتمال را نوشته اند.

«و جعلت له مالاً ممدوداً» ، بعد از آنکه او را به تنهائی آفریدم و هیچ چیز نداشت، مال و ثروت فراوانی به او دادم.

«و بنین شهوداً» ، و فرزندان به او دادم که همگی در محضر او حاضرند و هیچکدام برای تحصیل معاش و بدست آوردن مال مسافرت نکرده اند. نقل شده که ولید ده فرزند در مکه داشته سه نفر از آنها به نامهای خالد، عمار و هشام بعداً مسلمان شده اند.

«و مهدت له تمهیداً» ، زمینه ترقی و پیشرفت و توسعه و رفاه برای او مهیا ساختم تا جائیکه در میان قریش به ولید ریحانه قریش و وحید لقب داده بودند.

«ثم یطمع عن ازید» ، او به پیش از این عمر و حیات و عیش و زندگی و خوشگذرانی و ریاست طمع دارد.

«کلا انه کان لایاتنا عتیداً» ، نه!! دیگر پیمانهاش لبریز شده و روز خوشی او به سر آمده؛ بیش از این سهمش نخواهد شد زیرا او به آیات ما کفر عناد ورزید. کفر دو قسم است: کفر انکار و کفر عناد. کفر انکار از نافی می و انکار و ناباوری حاصل می آید ولی کفر عناد کفری است که با وجود باور و اعتقاد قلبی از روی عناد و لجاجت کفر می ورزند. ولید می دانست که این آیات، آیات خداست ولی از روی عناد و لجاجت کفر می ورزید.

«سارهقه صعوداً» ، من او را به همین زودی به مشقت و زحمتی خواهم انداخت که راحتی در آن نبیند زحمت و ناراحتی کسی که مجبور باشد به قله کوه بلند تیز و ناهمواری صعود کند .

«انه فکر فقدر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر» ، او در شأن پیامبر و قرآن فکر کرد و سنجید و اندازه گرفت. نابود باد چگونه سنجید و باز نابود باد چگونه سنجید. این جمله از خداوند توییح است به ظاهر نفرین.

«ثم نظر ثم عبس وبسر ثم ادبر واستکبر فقال ان هذا الا سحر یوثر ان هذا الا قول البشر» ،

نگاه کرد، رو ترش کرد، به پیشانی گره زد، پشت کرد، گردن کشید و گفت این سحر است و سخن خدا نیست سخن انسان است: آیات شریفه وضعت فکری و روحی ولید را که در پشت قیافه و نگاه و ژست و چهره و پیشانی او منعکس بوده ترسیم می فرماید. کسی که دانسته می خواهد دروغ بگوید و حالت روانی و اعتقادی خود را در پشت چهره دروغ و نگاه تصنعی پنهان کند به طوری که به موقعیت خیالی و شخصیت ساختگی او لطمه وارد نشود و خود را آدم فهمیده و مطلع نشان دهد، ترسیم می کند.

﴿سأصليه سقر وما ادريك ما سقر﴾، به همین زودی او را به سوی سقر می کشانم. تو چه می دانی سقر چیست؟ خداوند با این سخن باد دماغ او را خالی می کند و شخصیت ساختگی و وهمی او را نابود می سازد زیرا در این آیات از آن القاب و عناوین خبری نیست و بجای آنها تحقیر شده و سبک شمرده شده است.

﴿لا تبقى ولا تذر لواحده للبشر﴾، سقر آتشی است که چیزی را باقی نمی گذارد و همه چیز را محو و نابود می سازد.

﴿عليها تسعة عشر﴾، مأموران نوزده گانه بر آن گماشته شده اند.

﴿و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائكة و ما جعلنا عدتهم الا فتنه للذين كفروا ليستيقن الذين اوتوا الكتاب ويزدادوا الذين امنوا ايماناً و لا يرتاب الذين اوتوا الكتاب و المؤمنون و ليقول الذين في قلوبهم مرض و الكافرون ماذا اراد الله بهذا مثلا﴾، در این آیه شریفه به ترتیب مطالبی آمده است: (۱) ما اصحاب آتش را جز ملائکه قرار ندادیم، در اینجا منظور از اصحاب آتش، معذین در جهنم نیستند؛ بلکه مقصود مأمورین جهنمند که از آنها گاهی به خزان جهنم و گاهی به زبانیه جهنم تعبیر می کنند. مأمورین جهنم که در فراز پیش ﴿عليها تسعة عشر﴾ آورده است، گوئی که برخی گمان می کردند آنها مردمان معمولی هستند چنانچه نقل شده است

هنگامیکه این آیه شریفه نازل شد، ابو جهل گفت: ای گروه قریش! مأمورین خداوند که مأموریت دارند شما را عذاب داده و شکنجه کنند نوزده نفرند شما با این کثرت آیا صد نفر از شما در دست یک نفر از آنها عاجز و ناتوان می ماند؟

قرطبی می نویسد:

مردی بنام ابوالاشد فرزند کلدۀ الجحمی که پهلوان نامداری بود گفت: من با یک شانه ام ده نفر و با یک شانه دیگرم نه نفر را می زنم و دفع می کنم. حارث بن کلدۀ گفت: هفده نفر را من دفع می کنم شما همه دو نفر را دفع کنید این سخنها یا به عنوان استهزاء و تمسخر گفته می شد یا بعنوان وهم و گمان.

خداوند فرمود: آن نوزده نفر از جنس ملائکه اند نه بشر.

۲) فرموده: ما شمارش آنها را وسیله امتحان و فتنه قرار دادیم برای کفار تا اهل کتاب در ایشان احساس یقین کنند و سبب زیادت ایمان مؤمنین باشد. فتنه بودنش برای کفار این بود که آن بی خردان همین را وسیله حمله و هجوم دیدند و سخنان استهزاء آمیز می گفتند. احساس یقین اهل کتاب هم بدین جهت بود که دیدند این همان خبر غیبی است که انبیاء سلف از پیش گفته اند و زیادت شدن ایمان مؤمنین بدین سبب بود که اینها دیدند که اهل کتاب این شمارش را پذیرفتند و گفتند: این از اخبار غیبی است که انبیاء گذشته هم خبر داده اند.

۳) همین گفتار که سبب بددلی و سخریه کفار شد وسیله احساس یقین اهل کتاب و بیشتر شدن ایمان مؤمنین گردید.

۴) منظور از تعبیر ﴿فی قلوبهم مرض﴾ کفار نیست چون کفار مجدداً گفته شده و بجای او عطف شده است و با این تعبیر در قرآن از منافقین نام برده شده است ظاهراً این اعتراض از سوی منافقین و مشرکان به قرآن می شده است.

۵) این فرموده خداوند که ﴿كذلك يضل الله من يشاء ويهدي من يشاء﴾ مطلبی است که در قرآن مکرر آمده است هدایت و ضلالت در دست خداوند است البته نباید از این سخن اینگونه برداشت نمود که هدایت راه یابندگان و گمراهی گمراهان در دست خداوند است. بلکه این همان مطلبی است که خداوند فرموده است ﴿فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً﴾ و یا در جای دیگر فرموده است ﴿كلائم هؤلاء وهؤلاء﴾ و نیز فرموده است ﴿ویمدهم فی طغیانهم یعمهون﴾ یا فرموده ﴿فألهما فجورها و تقویها﴾ این سنت خداوند است که وسیله هدایت و نورانیت مؤمنان و گمراهی گمراهان را فراهم می سازد و این غیر از آن است که گفته شود هدایت و ضلالت با خداست و مسئولیت هر دو با اوست. انشاء الله ما تفصیل بحث را از بعد تفسیری در آخر سوره می آوریم.

۶) ﴿وما یعلم جنود ربك الا هو ما هی الا نذیر للبشر﴾ روش قرآن در اخبار به غیب این است که انسان را متنبه می سازد به این که در حقیقت این را کسی نمی داند جز خداوند. این تعبیرها برای این است که نذیر و بشیر باشد مانند اخبار بهشت که می فرماید: ﴿فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرآءة عین﴾ (سوره سجده / ۱۷).

۷) گفته شده که آیه ﴿وما جعلنا اصحاب النار﴾ ، تا ﴿ذکرآ للبشر﴾ ، بعداً نازل شده است. آلوسی از تفسیر نقیب و او از مقاتل نقل می کند که این آیه در مدینه نازل شده است. ابن عاشور می گوید: این سخن از غیر او نقل نشده است.

## سخن ما

خداوند ولید را تهدید می‌کند که این شخص هر کسی باشد نباید فراموش کند که آفریده دست من است و من در آفریدن او تنها بودم، کسی و چیزی را به یاری نطلبیدم. نه تنها او را آفریدم بلکه آن قدرت، زر و زور، ثروت، مال و نیروی انسانی را من در اختیار او قرار دادم و همه چیزش از من است پس من قدرت و توان کامل دارم درباره او هر چه بخواهم می‌کنم. دیگر به او از این افزونتر نخواهم داد. زیرا او با حق درافتاد، در افتادن با حق عواقبی دارد که گریبانگیر او خواهد شد. سپس خدا از ولید ترسیمی می‌سازد با فکر کردن، دقت نمودن، نگاه کردن، چهره در هم کشیدن، رو ترش نمودن، پشت پا زدن به حق، با وجدان خود ستیزه نمودن، در مقابل جو بیرون، ندای وجدان را خفه کردن؛ گرفتار بیماری خود بزرگ بینی بودن. چون قریش بر او وقعی گذارده و وی را به داوری طلبیده بودند اگر تسلیم نمی‌شد جو بر علیه او دگرگون می‌شد. اگر انسان هم بخواهد با مردم هم آواز باشد هم بخواهد خصلت خود بزرگ بینی را اشباع کند، هم باطل بگوید و هم بگوید من این را حق می‌دانم، هم در مقابل خواهشهای نفس حقیر باشد و از تهدیدها بترسد، هم بگوید این فکر خودم است نه از ترس شماسست و نه به خاطر طمع. مجموع آنها از انسان یک شخصیت ویژه ای می‌سازد که در نگاه او، ژست او، قیافه او، حرکات و سکنات او اثر می‌گذارد. یک روان شناس باریک بین او را به خوبی تشخیص می‌دهد. خداوند در این فراز کار آن روان شناس باریک بین را انجام می‌دهد. در ضمن خدا دوبار او را نفرین کرده: کشته باد او و باز کشته باد او. این نفرینهای قرآن چیست؟ نفرین ما در حقیقت این است که ما از کسی به خاطر یک سلسله خصلتها یا عملها نفرت پیدا می‌کنیم و می‌خواهیم او محو شود، ذلیل و زبون شود و چون نابودی او در دست ما نیست خواست خودمان را بر زبان می‌آوریم که ما چنین چیزی را درباره او می‌خواهیم. ولی نفرین خدا حقیقتش این نیست زیرا «وما امره الا کلمح البصر او هواقرب» خدا درباره کسی هر چه بخواهد بلافاصله انجام می‌شود. نفرین او در حقیقت تحقیر است؛ مانند لفظی که در میان ما مرسوم است. تهدید دیگر تهدید اخروی است که جایگاه او آتش است.

## سخن از معاد و کیفیت آن

تیزی آتش ویرانگر، اثر آن بر روی پوست انسان، مأمورین جهنم از نظر کمیت (نوزده نفر) و کیفیت (از جنس فرشته‌اند). سپس می‌فرماید: این سخن که ما عده

مأمورین آتش را نوزده نفر قرار دادیم در اهل کتاب و مؤمنین اثر مثبت دارد و در کفار اثر منفی. در اینجا باید قدری دقیق شویم؛ سؤال این است که این فرموده خدا به چه معناست؟

پاسخ: نوع تفاسیر می نویسند چون اهل کتاب قبلاً از علما و پیشینیان خود این عدد را شنیده بودند وقتی که می شنوند قرآن هم مطابق شنیده آنها سخن می گوید باور می کردند که قرآن حرفش درست است این توجیه هر چند اشکال ندارد و ما قبلاً نوشتیم ولی احتمال دیگر هم می توان داد و آن این است که مؤمن واقعی کسی است که تعبد و تشریح در او آنچنان قوی باشد که هر چه را که دانست خدا گفته بی چون و چرا بپذیرد هر چند عقلش کنه آنرا درک نکند و معلوماتش به آنجا نرسد و از فهمیدن سر آن ناتوان باشد. زیرا اگر قرار باشد مطالب دینی را با علم و عقل و تجربه خود بسنجیم هر چیز را که سرش، برای ما روشن نباشد آنرا نپذیریم بایست خیلی چیزها را از اسلام و همچنین ادیان دیگر کنار بگذاریم؛ زیرا زیاد است در تعلیمات دینی چیزی که ما از فهمیدن کنه و فلسفه آن ناتوانیم. و اگر قرار باشد خداوند در وحی خود توان علمی مردم را ملاحظه کند و در دین چیزهایی را بیاورد که علم و عقل و تجربه مردم به آن رسیده باشد این سؤال مطرح می شود که عقل و علم چه کسی و چه قشری ملاک است؟ بی سوادها یا دانشمندیهای فرزانه؟ انسانهای امروز یا انسانهای دوره های گذشته یا آینده؟ از این گفتار به روشنی فهمیده می شود که سخن خدا، کلام خدا و هدایت او تابع عقول و علوم و تجربیات مردم نمی تواند باشد.

وقتی که این مطلب روشن شد اکنون می گوئیم وقتی که در تعلیمات خدا چیزی که سر آن برای ما روشن نیست مطرح می شود آنهایی که روح تعبد و تشریح قوی دارند به آسانی می پذیرند و با هر پذیرش و اطاعت ایمان آنان تقویت می شود و اما آنهاییکه دلهای بیمار و مغزهای فرسوده دارند زمینه برای اعتراض و اظهار ما فی الضمیر خود پیدا کرده زبان به اعتراض می گشایند و می گویند: منظور خدا از این گفتار چیست؟